

از دست و زبان که بر آید

کز عهده‌ی شکرش به در آید

چه زیبا ، ساده و دلنشین بیان می کند ، شاعر و نویسنده‌ی توانای پارسی گوی قرن ۶ هجری ، شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی که با نثر و نظم توانای خود ، اهل ذوق را به وجد می آورد . نثر گلستان و نظم بوستان ، توجیه گر زیبای زبان فارسی است و راوی اصول روانشناسی در جهت مبارزه با رذایل اخلاقی و بیان فضائل در رسیدن به کمالات انسانی می باشند .

وزير دورا نديش



سال‌ها بود که مردم ایران، اسیر ظلم ضحاک بودند. تا این که سرانجام
توانستند به کمک فریدون، به حکومت ضحاک ستمگر پایان دهند و او را
به جای ضحاک به سلطنت برسانند.
فریدون مردی با ایمان و روشنفکر بود. او وقتی به حکومت رسید، تصمیم
گرفت برای اداره‌ی امور کشور وزیر دانا و شایسته انتخاب کند.



تا اینکه، یک روز پیرمردی از روستایی دور افتاده به دربار آمد. او مردی دانشمند بود که از ستم ضحاک به آن روستا پناه برده بود و از راه کشاورزی، زندگی خود را می گذراند. فریدون، پس از گفت و گو با پیرمرد دانا، او را به وزارت خود انتخاب کرد. سپس به همه ی درباریان دستور داد از او امر و اطاعت کنند.



درباریان و مأموران حکومت که از انتخاب پیر مرد ناراضی بودند، به او حسادت می کردند و هر کد ام به دنبال فرصتی می گشتند تا شاه را نسبت به او بی اعتماد کنند.



وزیر، مردی عاقل و کاردان بود و هیچکس نمی توانست
از او بهانه‌ای به دست آورد.
تا اینکه مردی از درباریان نزد فریدون شاه رفت و به او
گفت: ای شاه! آمده‌ام تا تو را از خیانتی بزرگ آگاه کنم.
جناب وزیر هرگاه به کسی پول قرض می‌دهد، از او
می‌خواهد، پس از مرگ پادشاه، پول را پس بدهد.
ما درباریان به این نتیجه رسیده‌ایم که او خواهان مرگ
شماست. زیرا تا شما از دنیا نروید او نمی‌تواند، پول‌هایش
را از مردم پس بگیرد.
فریدون که از حرف‌های مرد درباری تعجب کرده بود
گفت: من به وزیر خود اعتماد دارم. شما اشتباه شنیده‌اید.
اما طولی نکشید که دیگران هم، همین اخبار را نزد پادشاه
بازگو کردند.





سر انجام فریدون شاه تصمیم گرفت خود به این ماجرا رسیدگی کند. او دستور داد وزیر نزد او بیاید. وقتی پیر مرد آمد، با عصبانیت گفت: ای وزیر! چگونه به خودت اجازه می‌دهی که با مردم درباره‌ی مرگ من صحبت کنی؟ آیا تو از آنها خواسته‌ای که پس از مرگ من، قرض‌هایت را بپردازند؟ وزیر با ناراحتی گفت: ای شاه! چگونه ممکن است من به شما خیانت کنم؟ در حالی که شما پادشاهی عادل و مهربان هستید.

شاه، با عصبانیت همه‌ی آن‌چه را که از درباریان شنیده بود
برای وزیر تعریف کرد.

وزیر نگاهی به اطرافش انداخت و گفت: منظور من از
این حرف این بوده است که بدهکاران برای نپرداختن
بدهی خود، همیشه در آرزوی طول عمر و سلامت پادشاه
باشند و از خداوند عمری طولانی برای سرورم بخواهند.
فریدون شاه با خشنودی گفت: به راستی که شایسته‌ی مقام
وزارت هستی.

از آن پس، سالیان سال، روستایی دانشمند، با مهارت و
خردمندی که داشت، توانست در مقام وزارت باقی بماند
و به کشورش خدمت کند.

